یادداشت

۲۵ هزار ناشر و هزار کتابفروشی!

هادی حسینی‌نژاد
روزنامه‌نگار

در تاریخ یازدهم اردیبهشت‌ماه در همین صفحه و ستون، در یادداشتی با عنوان «صنعت نشر و رشد نامتوازن» درباره رشد حبابی تولیدات نشر که تعدادشان در سال گذشته به ۱۱۱ هزار و ۲۰۰ نوبت چاپ در شرایطی که شمارگان متوسط کتاب‌ها در بخش قابل توجهی از دسته‌های دیوئی به چندصد نسخه تنزل پیدا کرده است، نوشتم و این رشد آماری را منتاقض با تعریف درست از «توسعه» آن‌هم در حوزه فرهنگ و اقتصاد نشر خواندم. همچنین در یادداشت دیگری که شنبه؛ ۲۴ اردیبهشت‌ماه با عنوان «ناشران در جایگاه فروشنده» در صفحه آخر روزنامه «آرمان ملی» منتشر شد، با اشاره به نقش سیاست‌های حمایتی از ناشران –خصوصا در برپایی نمایشگاه‌های فروشگاهی- در برهم خوردن توازن حلقه‌های صنعت نشر نوشتم: «نمایشگاه کتاب تهران در سی‌وسه دوره برگزاری (و سایر نمایشگاه‌های استانی و مجازی) بستری را فراهم کرده تا ناشران در جایگاه فروشنده ظاهر شوند و این مسأله، به قیمت تضعیف شبکه‌های توزیع و فروش کتاب طی چنددهه گذشته تمام شده است. گواه این مدعا هم نسبت نامتوازن بیش از ۲۰ هزار ناشر در مقابل دو تا سه هزار کتابفروشی (با در نظر گرفتن تعاریف حرفه‌ای) در کشور است....» و حالا، یاسر احمدوند، معاون امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین، رئیس سی‌وسومین نمایشگاه کتاب تهران که شاهد برگزاری آن هستیم، در نشستی با اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در نمایشگاه کتاب تهران، «صدور ۲۵ هزار پروانه نشر را فاقد تناسب با ظرفیت صنعت نشر و به منزله آسیب جدی به بدنه فرهنگ کشور» دانسته و بدون اشاره به دلایل ایجاد این عدم تناسب و راهکارهایی که می‌توان آن را متوقف کرد، گفته است: «این تعداد پروانه در حالی صادر شده که ما هزار کتابفروشی در کشور داریم؛ درحالی که تعداد کتابفروشی باید بیشتر از تعداد ناشران باشد..» (به نقل از سایت خانه کتاب)

در وهله اول، اذعان مدیر و متولی مستقیم حوزه نشر در کشور به بحران نبود توازن در صنعت نشر و خسارت‌بار توصیف شدن بی‌تناسبی میان عدد ۲۵ هزار پروانه نشر و تنها هزار کتابفروشی در کشور از سوی این مقام مسئول، جای خوشحالی دارد. اما در وهله بعد، باید بپذیریم که پذیرش این آسیب از سوی ایشان، کنار آمدن با شرایط موجود را نپذیرفتنی‌تر از قبل می‌کند؛ کما اینکه تقریبا تمام مدیران سلف ایشان نیز بر وجود این واقعیت صحه گذاشته بودند؛ اما نه‌تنها اقدام موثر برای اصلاح عدم توازن موجود در صنعت نشر انجام ندادند، بلکه با استمرار سیاست‌ها و حمایت‌های اشتباه از حلقه نشر، به این امر دامن زده‌اند. خوب است بدانیم که روند اشتباه صدور پروانه نشر که با تسهیل و تساهل‌های فراوانی همراه است از یک‌سو و تداوم حمایت‌های مستقیم دولتی در قالب طرح‌هایی چون برپایی فروشگاهی به نام نمایشگاه کتاب برای آنان و همچنین خریدهای حمایتی و تخصیص سهمیه کاغذ و... در دوره مدیریت ایشان نیز تداوم داشته و دستِ‌کم صدور یکی دو هزار پروانه نشر جدید هم باید در همین دوره کمتر از یک‌سال اتفاق افتاده باشد. این در شرایطی است که احمدوند در نشست خبری سی‌وسومین نمایشگاه کتاب تهران نیز با وجود پذیرش شرایط نامناسبت شبکه‌های فروش و کتابفروشی‌ها در کشور، بر استمرار حمایت از ناشران با برگزاری نمایشگاه کتاب تهران، تاکید کرد و تقویت کتابفروشی‌ها را تنها به برگزاری دوره‌های آتی و برپایی طرح‌هایی دیگر همچون طرح‌های فصلی خانه کتاب (تابستانه، پاییزه، زمستانه و عیدانه کتاب) حواله داد: «کتابفروشی‌ها یکی از حلقه‌های مهم نشر هستند که حمایت از آنها باید در اولویت قرار بگیرد اما واقعیت این است که ۲۰ میلیون نفر از جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند که به کتابفروشی دسترسی ندارند. در بسیاری از شهرهای کوچک نیز کتابفروشی نداریم و می‌توانیم بگوییم نیمی از جمعیت کشور نمی‌توانند از کتاب بهره‌مند باشند. راه‌اندازی کتابفروشی نیز برای بخش خصوصی صرفه ندارد. نمایشگاه امکانی است که مردم از دستاوردهای فرهنگی مطلع شوند. کتابفروشی‌ها از برگزاری نمایشگاه گله‌مند هستند و این گله کاملا بحق است. طرح‌های دیگری برای جبران این اتفاقات در نظر داریم که امیدواریم بعد از نمایشگاه به سرعت اجرایی شود.» معاون امورفرهنگی وزارت ارشاد، در سخنان خود اذعان دارد که کتابفروشی در ایران، صرفه اقتصادی ندارد و کتابفروشان، مشخصا برگزاری نمایشگاه‌های کتاب را که با محوریت ناشران و فروش کتاب توسط آن‌ها انجام می‌شود، آسیب و بحرانی جدی علیه خود می‌دانند، نبود کتابفروشی و ضرورت رساندن کتاب به مردم را دلیلی بر تداوم برگزاری نمایشگاه دانسته است. حالا باید پرسید، آیا برگزاری طرح‌های فصلی که حدودا ۲۰ دوره از آن در سال‌های قبل برگزار شده، توانسته است مانع افزایش تعداد ناشران و کاهش کتابفروشان در سراسر کشور بشود؟ اگر این‌طور بوده، چرا ایشان امروز، همچنان از نبود تناسب بین تولید و فروش کتاب در کشور، انتقاد کرده‌اند؟ البته طرح‌های دیگری چون پرداخت تسهیلات احداث یا بازسازی کتابفروشی‌ها نیز در چند سال اخیر، مطرح بوده اما همان‌طور که شواهد نشان می‌دهد، از پس این عدم‌توازن بر نیامده است.

در گفت‌وگو با سروش مظفر مقدم مطرح شد؛

تبعات شبه‌روشنفکری و مادی‌گرایی در تولیدات فرهنگی

استخدام سلبریتی‌ها تنها برای «فروش» بیشتر!

سروش مظفرمقدم، نویسنده، منتقد ادبی و روزنامه‌نگار در این‌باره می‌گوید: «بگذارید رک بگویم؛ به نظر من اینها ماموریت دارند به ادبیات و هنر جدی و بی‌حاشیه حمله کنند. سطح سلیقه مخاطب را به شدت تنزل بدهند و در نهایت از مخاطب ادبیات و هنر، توده‌ای بی‌شکل و مصرف‌کننده شبیه خودشان بسازند.»

صنعت نشر از مهم‌ترین ارکان وجود و شکل‌گیری جوامع روشنفکر و جست‌وجوگر به شمار می‌آید که در این میان کیفیت و چگونگی فعالیت ناشران بزرگ و مطرح نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کند، حتی این نظریه وجود دارد که یک نشر می‌تواند خط فکری و جریان‌های اندیشه‌ای خاص را در جامعه تزریق کند. نظر شما در این‌باره چیست؟

با این نظر کاملا موافقم. در حقیقت، صنعت نشر و عمومی‌شدن انتشار کتاب را مدیون دوران روشنگری و شکل‌گیری بورژوازی شهری هستیم. نخستین نمونه‌های چاپ‌شده کتاب، انجیل و تورات یا کتب مقدس بودند و پس از آن، آثار متعددی توسط ماشین‌های چاپ جدیدالتاسیس منتشر شدند. نقش شارحان، متالهان، فلاسفه و نظریه‌پردازان انقلابی و کشیشان نواندیش و روشنفکری چون مارتین لوتر آلمانی، در فرایند گسترش صنعت نشر و چاپ بسیار مهم است. در واقع، رواج صنعت چاپ در جوامع اروپایی و آسیایی، به معنای گسترش آگاهی و گذار از دوران جهل و ناآگاهی و تاریکی تاریخ محسوب می‌شود. بد نیست اشاره کنم گسترش و ورود صنعت چاپ در ایران را عملا مدیون عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا صالح شیرازی در قرن سیزدهم قمری و درست پس از دوره اول جنگ‌های ده ساله ایران و روس هستیم که خودش حکایت جالبی است.

همان‌طور که می‌دانید صنعت نشر در ایران، همواره با آسیب‌هایی مواجه بوده است. در سال‌های گذشته به کرات با واژه «مافیای نشر» و پدرخوانده‌های ادبیات مواجه بوده‌ایم. به نظر شما چنین چیزی صحت دارد؟

بله؛ مافیای نشر متاسفانه وجود دارد. اگر بخواهم از سابقه تاریخی بگذرم، باید عرض کنم در حال حاضر برخی افراد به اصطلاح «ناشر» هستند که به قولی، حکم همان جریان مافیایی را پیدا کرده‌اند: رانت دارند، کاغذ ارزان در اختیارشان است، پخش کتاب را هم قبضه کرده‌اند و به اصطلاح بدل به نوعی برند شده‌اند. یکی از اصلی‌ترین کارویژه‌های این ناشران، تولید و تکثیر کتاب‌های بی‌مایه و زرد است. از کتاب‌های «فوتبالی» گرفته تا بیوگرافی‌های بی‌ارزش سینمایی و البته دست‌اندازی اینها به حوزه ادبیات خیلی مشهود است: انتشار چند جین کتاب شعر و قصه کم‌جان، لاغر و بسیار ضعیف؛ خصوصا از برخی سلبریتی‌های حوزه سینما که هنوز فارسی نوشتن را هم نمی‌دانند، بخشی از کارنامه این ناشران است. این دست ناشران، عمدتا با ارزش افزوده فروش کاغذ تعاونی در بازار آزاد و... شروع به کارهای دیگر هم کرده‌اند؛ از ساختمان‌سازی گرفته تا رستوران‌داری و دلالی مستغلات و باز یکی از ویژگی‌های این گروه به اصطلاح ناشران، استخدام یک یا چند تن آدم جنجالی به عنوان بررس نشر است. این افراد با ایجاد موج‌های کاذب و درگیری‌های ساختگی و جنجال، سعی می‌کنند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و به «فروش» خود بیفزایند. بگذارید رک بگویم: به نظر من اینها ماموریت دارند به ادبیات و هنر جدی و بی‌حاشیه حمله کنند. سطح سلیقه مخاطب را به شدت تنزل بدهند و در نهایت از مخاطب ادبیات و هنر، توده‌ای بی‌شکل و مصرف‌کننده شبیه خودشان بسازند.

بی‌شک هر ناشری در انتخاب آثار برای انتشار مختار است اما برخی از نویسندگان بر این باورند که در برخی مواقع حتی نویسندگان باسابقه و پیشکسوت شانس همکاری با تعدادی از ناشران مطرح را ندارند. آیا با این مساله موافقید؟ تحلیل شما چیست؟

> ساختمان‌سازی، رستوران‌داری و دلالی مستغلات از فعالیت‌های جنبی گروهی از ناشران بوده که در دوره‌های مختلف از رانت‌های دولتی بهره برده‌اند

وقتی مساله فقط «فروش» به هر قیمتی باشد، این مسائل اجتناب ناپذیر است. در همین عرصه، ناشری را می‌شناسم که مثلا خودش هم نویسنده است؛ اما کتاب‌های همکارانش را وزن می‌کند و معتقد است رمان، آن هم فقط از انواع زردش، می‌تواند خرج خودش را دربیاورد! در حقیقت اینها وادادگان فرهنگی و مروّج اصلی بی‌سلیقگی و افت سطح سلیقه عمومی هستند. پابلو پیکاسو در جایی می‌گوید: هنرمند رسالتش این است که سطح سلیقه هنری جامعه را بالا بکشد؛ نه اینکه به ساز سلیقه استتیک جامعه برقصد! حالا اینها متاسفانه عمدتا نگاه‌هایی پول‌محور دارند و به کتاب، هنر و ادبیات به شکلی «شی‌واره» و صددرصد «کالا محور» نگاه می‌کنند. البته در همین جامعه خودمان هنوز هم بسیاری ناشر متعهد و شریف باقی مانده‌اند که روحشان را فاستوس‌وار، به پول و عایدات مادی و قدرت کاذب حاصل از آن نفروخته‌اند؛ بنابراین، این مساله خشک و تر را با هم می‌سوزاند و در نهایت، چهره‌های شبه رسانه‌ای و شبه‌ادبی پا به عرصه می‌گذارند که آدم نمی‌داند بهشان بخندد یا به حال خودش گریه کند!

در دهه گذشته شاهد افزایش ورود آثار بازیگران در حوزه داستان، رمان، شعر و ترجمه آثار ادبی به بازار کتاب هستیم که در بیشتر مواقع با استقبال خوبی از سوی مخاطبان روبه‌روست. این در حالی‌ست که برخی از نویسندگان و منتقدان سطح کیفی این آثار را بسیار پایین می‌دانند؟ به نظر شما آیا این همان مافیای نشر است که سبب انتشار این آثار می‌شود؟ این مساله تا چه اندازه می‌تواند مخرب و آسیب‌زا باشد؟

> انباشت سرمایه و ابتذال رسانه‌ای در یک نقطه به هم می‌رسند و دست برادری می‌دهند تا از طریق تخریب سطح فکر و سلیقه جامعه، پول در بیاورند

راستش این وضعیت خیلی شبیه تعریف «گروتسک» در ادبیات است. آدم هم خنده‌اش می‌گیرد و هم می‌ترسد. بله؛ این مساله مدتی است گریبان ادبیات را گرفته است. بگذارید بگویم. مجموعه شعری از ب. ر یا مجموعه داستانی از ف. ج و... که در نوع خود فقط از نظر زبانی و واژگانی فجایعی تمام عیار بوده‌اند. این نوشته‌های نازل که عملا نه شعرند و نه قصه، نه ادبیات‌اند و نه کوچک‌ترین ارزش هنری دارند، صرفا برای پر کردن جیب برخی ناشرانشان «تولید» و عرضه می‌شوند. در حقیقت؛ یک مناسبت دوسویه وجود دارد میان انباشت سرمایه و ابتذال رسانه‌ای. این دو، در یک نقطه به هم می‌رسند و دست برادری می‌دهند تا از طریق تخریب سطح فکر و سلیقه جامعه، پول دربیاورند. این به معنای سوارشدن بر موج و شناکردن در جهت موافق رودخانه است. اما بگذارید نگاهی آسیب‌شناسانه‌تر هم به این ماجرای «سلبریتی-نویسنده»ها داشته باشیم:

عمدتا در جوامعی که از تکثر صداها و تنوع فرهنگی کمتر بهره‌مند چهره‌های تلویزیونی و سینمایی، بدل به «هنرمند» و چهره محبوب می‌شوند. تلویزیون و رسانه‌های گروهی عمدتا در اختیار یک ساختار فکری خاص قرار دارند و اکثریت جامعه معنای هنر، سرگرمی و حتی اندیشه را از این رسانه یا رسانه‌ها، اقتباس می‌کنند. در چنین فضایی، سلبریتی رسانه‌ای، می‌تواند به کمک مافیای نشر پایش را از گلیمش درازتر کند و بدل به شاعر و نویسنده و حتی فیلسوف هم بشود! در اینجا «ارزش افزوده» و سود سرشار حرف اول را می‌زند نه کیفیت و عمق و معنای درون متن. این پروسه، همان‌طور که توضیح دادم سه پایه یا سه ضلع دارد: مافیای نشر، سلبریتی رسانه‌ای و گفتمان مسلط بر جامعه که خود مروج ساده‌انگاری و سطحی‌نگری اجتماعی است. البته پدیدآمدن فضای مجازی و شبکه اینترنت، توانسته تا حد بسیاری از هژمونی این وضعیت بر اذهان مردم بکاهد؛ اما شیوه‌های اینها هم متحول و به‌روزرسانی می‌شود. اگر خوب نگاه کنیم، اثر انگشت مافیای نشر و اضلاعش را در بسیاری فضاهای مجازی می‌بینیم. از صفحات اینستاگرام و کانال‌های تلگرام و فیس بوک و... گرفته، تا بعضی مجلات ظاهرا موجه و جوایز ادبی. خب این هزاردستان ضدفرهنگی، هم ظاهر موجه دارد، هم سرمایه در اختیارش است، هم رسانه دارد و هم سینه چاکانی که به وقتش برای حفظ منافع او حاضرند در فضای مجازی چنگ و دندان نشان بدهند. از این‌سو؛ ارتقای سطح آگاهی اجتماعی و عمیق‌تر شدن نگاه ما به کتاب و فرهنگ، باعث کندشدن حربه‌ها و مفتضح‌شدن این جریان خواهد شد.

آرمان ملی- بیتا ناصر: تولیدکنندگان آثار فرهنگی و هنری علاوه بر رویکردهای اقتصادی، رسالت سنگینی را در زمینه آگاهی و روشنگری در جوامع به دوش می‌کشند. این در حالی است که با ظهور مصادیق مصرف‌گرایی، نوعی ابتذال و «وادادگی» در میان برخی از آنان (از ناشران کتاب گرفته تا برنامه‌سازان تلویزیون و...) دیده می‌شود؛ رویه‌ای که پای سلبریتی‌ها را به عرصه روشنفکری باز می‌کند و با انتشار کتاب‌های زرد و عوام‌پسند، همراه می‌شود.

خوشبختانه در سال‌های گذشته برنامه‌ها و آیتم‌هایی با هدف ترویج فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و معرفی نویسندگان و آثار ادبی تهیه شده است که با نظرات مثبتی همراه بوده است. اما عده‌ای از منتقدان بر این باورند که از حضور نویسندگان و شاعران تراز اول و پیشکسوت این حوزه به درستی استفاده نشده و اغلب بازیگران و هنرمندان مهمان این قبیل برنامه‌ها هستند. تحلیل شما در این باره چیست؟

این برنامه‌ها مثل شمشیر دولبه هستند. ظاهرا می‌توانند مفید باشند؛ چراکه روزنه‌ای به جهان دیگر باز می‌کنند. اما متاسفانه باید بگویم برخی از این برنامه‌ها تبدیل به ضدّخودشان می‌شوند و یا به ترویج شکل خاصی از فرهنگ و کتابخوانی «مهندسی شده» می‌پردازند. مثلا من چندین قسمت از برنامه معروف «کتاب باز» را دیدم و به‌شدت متأسف شدم. مهمان یکی از این برنامه‌ها، شخصی منتقدنما بود که مثلا می‌خواست در مورد شاهنامه سترگ حکیم توس حرف بزند. این آدم بلد نبود شاهنامه را از رو بخواند! تپق‌های مکرر، اشتباهات لفظی بسیار و یک‌سری سخنان بی‌سر و دم. من این برنامه‌ها را پیگیری کرده‌ام. حقیقتا ضررش از نفعش بیشتر است.

به نظر شما رویداد فرهنگی همچون نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران می‌تواند بر فضای جامعه تاثیرگذار بوده و موجب ارتقای سطح مطالعه شود؟

نمایشگاه کتاب تهران امروز شوربختانه بدل شده به بازار مکاره‌ای که در آن بیشتر سیب‌زمینی و هات‌داگ و چیپس و پفک و گندمک فروخته می‌شود و احتمالا کتاب‌های کمک درسی. در جامعه امروز ما فرهنگ خواندن کتاب‌های غیردرسی، خصوصا آثار مربوط به حوزه‌های علوم انسانی کمرنگ شده است. جوان‌ها عمدتا کتاب نمی‌خوانند. با ادبیات داستانی، شعر معاصر و کلاسیک، فلسفه، جامعه‌شناسی و تاریخ آشنا نیستند، تا کتابخانه‌ها پر از کتاب‌های زردِ انگیزشی و روان‌شناسی عامه‌پسند شود. نمایشگاه تهران خصوصا امسال، رویدادی شکسته- بسته و سرهم‌بندی شده بوده است. شما یک نگاهی به رویدادهای مشابه در کشورهای دیگر دنیا بیندازید. اصلا نمی‌خواهم از آلمان و فرانسه و ایتالیا و مجارستان حرف بزنم که بگویند طرف «غرب‌زده» است! همین همسایه خودمان ترکیه... نمایشگاه کتاب در استانبول حقیقتا رویدادی بزرگ است. ناشران از کشورهای مختلف می‌آیند، نویسندگان و مترجمان دست‌اندرکار و فعال‌اند، رسانه‌های گروهی گزارش‌های جاندار و مفصل تهیه می‌کنند، حمایت‌ها و سوبسیدها واقعی است و مخاطبان بالقوه، بالفعل می‌شوند و صدها عنوان تازه به جامعه ارائه می‌شود. وقتی حرف از نمایشگاه بین‌المللی کتاب می‌زنیم، یعنی یک رویداد فرهنگی چند وجهی. وانگهی؛ شما نگاهی به قیمت سرسام‌آور کاغذ، وضعیت معیشتی علاقه‌مندان به کتاب و جایگاه فکر و فرهنگ در جامعه ایران بیندازید.

برگزاری نمایشگاه کتاب همواره نظرات گوناگونی را به همراه داشته است؛ برخی معتقدند که نمایشگاه کتاب به چرخه فروش کتاب آسیب می‌زند و عده‌ای بر این باورند که ناشران کوچک می‌توانند از فرصت نمایشگاه کتاب برای معرفی و فروش آثارشان بهره‌مند شوند. نظر شما در این باره چیست؟

تیراژها ما بین دویست تا ۵۰۰ نسخه هستند و فروش خیلی دشوار شده. ناشران رانتی و مافیایی هم که چندان غمشان نیست. کار خودشان را می‌کنند و برایشان کفش یا کتاب فرقی ندارد. دنبال ارتقای فرهنگ نیستند، دنبال مخاطب فرهیخته نیستند. فقط و فقط فروش به هر قیمتی. بنابراین نمی‌توانم بگویم این نمایشگاه یا فروشگاه کمکی می‌کند اما شاید محلی باشد برای بعضی دیدارها بین اهالی ادب و فرهنگ که سالی یکبار فراهم می‌شود. اما شاید بپرسید این همه انتقاد کردی، یکی دو تا راهکار هم ارائه بده! به نظر من شالوده سیاست فرهنگی کشور باید تغییر کند. یعنی متخصصان دلسوز واقعی این فرهنگ، صرف نظر از نگاه و نظریه‌های سیاسی نظرات کارشناسی خود را بدهند. در هیچ کجای دنیا، فرهنگ و هنر و ادبیات، با دستور و خط و نشان و چهار چوب‌های سیاسی و.. رشد پیدا نکرده. نه سینما، نه ادبیات و نه سایر هنرها. اما در آخر باید یک نکته بگویم حتا اگر به عده‌ای بر بخورد. لفظ هنرمند را برای خیلی از بازیگران به کار می‌برند که به گمان من مغالطه است. فلان مجری تلویزیون یا بازیگر سریال یا چهره سینمایی بدنه، نمی‌تواند آرتیست یا هنرمند باشد به گمانم. هنرمند یعنی تولید کننده فکر، فرهنگ، زیبایی بصری و معنایی و البته خالق جهانی متمایز. این حضراتی که همه جا به غلط از ایشان با عنوان هنرمند یاد می‌کنند، خصوصا در برنامه‌های تلویزیونی به اصطلاح فرهنگی، بیشتر باید با همان صفت بازیگر تلویزیون و سینما یا هنرپیشه شناخته شوند. تازه هنرپیشه هم اطلاقی کلی است و هر انسانی که به کار هنری بپردازد، می‌تواند پیشه‌اش هنر باشد و هنرپیشه خوانده شود. خلاصه اینکه بسیاری از سلبریتی‌هایی که امروز در هر زمینه‌ای، از سوزن ته گرد تا بمب اتم اظهار نظر می‌کنند، متاسفانه و با شانتاژ رسانه‌ای، جایگاه کاذبی یافته‌اند. من برخلاف برخی از همکارانم مسئولیت اظهاراتم را به شکل تام و تمام می‌پذیرم و هر آنچه گفتم حاصل تجربه زیسته و نگاه فرهنگی‌ام در بیست و چند سال اخیر بوده است.

حرکت از عینیت به ذهن در شعرهایی بدون نام

آنژیلا عطایی
شاعر و منتقد ادبی

«نگرانم شاعر باشم» نخستین مجموعه شعر رها حیدری است که در سال ۱۴۰۰ از سوی انتشارات فصل پنجم روانه بازار کتاب شده است. این مجموعه ۴۸ شعر بدون عنوان دارد که بارزترین ویژگی همه آنها روایت‌مداری است. روایت یکی از عناصر شعر است که اگرچه می‌تواند در بعضی از انواع شعر شکسته شده یا به نحوی حذف شود اما به فرم و ساختار شعر قوام می‌بخشد و می‌تواند ارتباط سطرها را به دنبال هم نگهدارد، پیوستار عمودی شعر را حفظ کند و به‌ویژه دستمایه تخیل شاعرانه قرار گیرد. همین است که در مجموعه حاضر عنصر تخیل بسیار پررنگ است و البته شاعر برای اجرای این تخیل به آسمان و ماورای دید و فهم بشر نپرداخته است. دستمایه‌های تخیل برای او نزدیک‌ترین اشیاء مقابل دید او هستند. با این حال با آنکه به نظر می‌رسد شعرها به شدت عینیت‌گرا هستند اما شاعر در اغلب شعرها این توانایی را دارد که پس از مشاهده پدیده‌های عینی به درون خود برگردد و عین و ذهن را کنار هم بنشاند.

«نه تابستان به ماندن اصرار می‌کند/نه پاییز آمدن را به تاخیر می‌اندازد/خورشید روی دست شهریور مانده است/و جای خالی گیلاس‌ها بر درخت/درد می‌کند»

عینیت‌گرایی ظرفیت ساخت و ابداع تصاویر را در شعر افزایش می‌دهد، به این ترتیب کلمات و اشیاء رنگ می‌گیرند و قادرند بار عاطفی شعر را بر دوش بگیرند. در مجموعه حاضر، تصاویر، اشیاء و خیال عناصری هستند که در کنار و همراه هم عاطفه‌مندی در اغلب شعرها را رقم زده و تکمیل کرده‌اند. تصویر سازی در شعر یک عنصر معمول و یک نوع آفرینش هنری است و شاعر مدام سعی می‌کند که تصاویر ساخته شده در سطح باقی نمانند و تصویرهایی رو به عمق مقابل چشم‌های مخاطب قرار گیرند. این شکل از تصویرسازی و حرکت از سطح به عمق در شعرهای این مجموعه نیز دیده می‌شود:

«تاریکی/آجر به آجر/از سلول‌های زندگی/از دیوارهای اتاقمان/بالا آمده/طبیعی است/که لباسی از پیچک وحشی پوشیده‌ایم/و با احتیاط از کنار هم می‌گذریم»

و یا در نخستین شعر مجموعه می‌خوانیم:

« درخت‌های پیاده‌رو/ برای فراموش کردن جنگل/ تکیه به دیوار می‌دهند/برای همین است که از دار کوب‌ها/ کوبه‌ای بردرمانده است/در را باز کن/دست‌هایم را باز کن/ مگر نمی‌بینی جوی‌ها/برای به یاد نیاوردن رود/با قوطی‌های خالی چه می‌کنند؟»عمق دادن به تصاویر می‌تواند در نهایت منجر به آمیختن عینیت و ذهنیت در شعر شده و حتی شعری تجریدی بسازد. ایجاد چنین وضعیتی در شعر، آن هم گام به گام، خواننده را با خود همراه کرده و در نهایت او را به فضاهای ذهنی و انتزاعی سوق می‌دهد. «صفی از درخت‌ها/درست آن سوی مرز/ریشه‌هایشان را در دست گرفته‌اند/ و برخلاف جهت قطار می‌دوند.» شعرهای این مجموعه به خوبی ویرایش شده‌اند و البته مطابق رسم معمول شعرهای امروز، نشانی از سجاوندی در آن‌ها دیده نمی‌شود. همان‌طور که گفته شد شعرها نامی ندارند و اغلب آن‌ها شعر موفقی به شمار می‌آیند اما عنوانی که همه این شعرها را گردهم آورده برآیند آن‌ها نیست و در واقع عنوان مناسبی برای این مجموعه به حساب نمی‌آید.

عنوان یک کتاب، نخستین معرف و نخستین سطر آن است که حتی می‌تواند نشانه جهان‌بینی شاعر یا مولف آن باشد. «نگرانم شاعر باشم» چه از لحاظ معنایی که به خودی خود در این سطر نهفته است و چه از نظر زیبایی شناختی یک سطر فارسی که می‌تواند سطری از یک شعر باشد – چنانچه در این مجموعه نیز سطری از آخرین شعر آن است- نه تنها واجد امتیازی نیست، بلکه حتی بار منفی برای شاعر و کتابش دارد. شعرهای این مجموعه اگرچه عاطفه‌مند هستند اما به هیچ وجه آن طور که از اسم کتاب برمی‌آید، سانتی‌مانتال و دچار احساسات‌گرایی رقیق نیستند.

به هرحال این نخستین مجموعه شعر رها حیدری است و شروع خوبی برای این شاعر به حساب می‌آید.